

یاران و همراهان روحانی

الله ابھی

در ساعات و لحظات پیش رو قصد داریم تا به یاد آوریم عظمت و محبت مولائی مهربانی را که ایام حیاتش را وقف رسالتش نمود. رسالتی که صلح، محبت، دوستی و عشق را برای تمامی موجودات عالم به ارمغان خواهد آورد. نفس مقدسی که در راه تحقق آنچه برانجامش از سوی خداوند، مأمور شده بود، از همه چیز گذشت زیرا باور داشت که "آنچه را فنا اخذ نماید و تغییر پذیرد لایق اعتنا نبوده نیست". او بر عهدش با عالمیان وفادار ماند و برای آنکه "آفاق افتد اهل عالم به نور اتفاق منور گردد و به آسایش حقیقی فائز گردد".

"حمل شائد و بلایا" فرمود و با وجودیکه در ایام حیاتش مورد بی مهریهای بسیار قرار گرفت هرگز عالمیان را به حال خویش رها ننمود و ایشان را از فیض تعالیم و نصایحش محروم نساخت و با وجود حبس و تبعید که حیاتش از آن آکنده بود حتی لحظه ای از دعوت فرزندان آدم به شریعت واحده الهیه، دریغ نورزید.

صوت مبارکش هنوز در عالم طنین انداز است که فرمود:

"راحتی ام را، آسایشم را، زندگی ام را، احترامم را، ایمانم را، خانواده ام را، سر و سامانم را، فدا کردم تا نفوس مقدسه ظاهر شوند."

حال در این لحظات روحانی قلبهایمان را به درگاهش می سپاریم و از بارگاهش تمنا میکنیم که شاید قابل آن گردیم تا پیامش را به گوش جان بشنویم و آن را چون هدیه ای گرانبهاء به دیگران نیز هدیه نمائیم تا شاید ما نیز بر عهدمان با او استوار مانیم.

پیشنهاد:

- اختصاص اوقاتی به نیت استقرار صلح و آرامش در جهان مغتنم خواهد بود.
- ساعت تلاوت زیارتنامه ۳ بامداد میباشد.

اوقاتی مملو از سرور روحانی و جذبه معنوی برایتان آرزو مندیم

پروگرام لیلۃ صعود حضرت بهاء الله

فهرست

۱. مناجات شروع
۲. مناجات دوم
۳. بیان مبارک حضرت بهاء الله
۴. لوح مبارک حضرت عبدالبهاء
۵. لوح مبارک حضرت عبدالبهاء
۶. محبسی که تاریخ دیانت جهانی بهائی در آن جا تولّد یافت
۷. سفری بدون بازگشت
۸. ظلم جبارۀ ارض قادر به لرزاندن آن بنیان نبود
۹. ایرانی بودن حضرت بهاء الله سبب افتخار ایران و ایرانیان است.

تنفس

۱۰. مناجات
۱۱. بیان مبارک حضرت بهاء الله
۱۲. بیان مبارک حضرت بهاء الله
۱۳. لوح مبارک حضرت عبدالبهاء
۱۴. اهمیت بلایا و رزایای جمال مبارک
۱۵. گشایش باب لقاء
۱۶. بخدا قسم که خدای مسیح را دیدم
۱۷. عهد و میثاق حضرت بهاء الله

تنفس

۱۸. فرصتی برای دعا و نیایش
۱۹. لوح مبارک حضرت عبدالبهاء

۲۰. خاطرات لواء گتسینگر

۲۱. کتاب عهدی

۲۲. شرح صعود

۲۳- زیارتنامه

۲۴- مناجات خاتمه

۱- مناجات شروع

بسم الله الفرد بلا مثال

سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ يَا إِلَهِي تَرَى كَيْفَ أَحَاطَتِ الْبَلَايَا عِبَادَكَ فِي كُلِّ الْأَطْرَافِ وَكُلِّ قَامُوا عَلَيْهِمْ بِالْاِعْتِسَافِ، فَوَعَزَّتْكَ لَوْ يَجْتَمِعُ عَلَيْنَا أَشْقِيَاءُ الْأَرْضِ كُلُّهُمْ وَيُحْرِقُونَنَا بِأَشَدِّ مَا يُمَكِّنُ فِي الْاِبْدَاعِ لَا يُحَوِّلُ أَبْصَارَنَا عَنِ النَّظَرِ إِلَى أَفْقِ اسْمِكَ الْعَلِيِّ الْأَعْلَى وَلَا يُقَلِّبُ قُلُوبَنَا عَنِ التَّوَجُّهِ إِلَى مَنْظَرِكَ الْاِبْهِيِّ، فَوَعَزَّتْكَ أَنْ السَّهَامَ فِي سَبِيلِكَ دِيْبَاجٌ لِهَيْكَلِنَا وَالرَّمَّاحَ فِي حَبِّكَ حَرِيرٌ لِأَبْدَانِنَا، فَوَعَزَّتْكَ لَا يَنْبَغِي لِأَحْبَائِكَ إِلَّا مَا سَطَرَ مِنْ قَلَمِ تَقْدِيرِكَ فِي هَذَا اللَّوْحِ الْعَزِيزِ الْعَظِيمِ. وَالْحَمْدُ لِنَفْسِكَ فِي كُلِّ الْأَحْوَالِ وَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ.

ادعیه مبارکه ج ۱ ص ۹۷

۲- مناجات دوم

الها معبودا مسجودا ملكا بی نیازا

دوستانت را از دریای آگاهی بی نصیب مفرما و از مشاهده انوار آفتاب ظهور محروم مساز. ای کریم از یک شعله نار محبتت، عالم را مشتعل نمودی و به یک تجلی از تجلیات انوار و جهت، مقربین و مخلصین را به مشعر فدا فرستادی. توئی سلطانی که قدرت کائنات تورا ضعیف نمود و شوکت امرا از ارادهات باز نداشت. به اسمت رایت " یَفْعَلُ مَا يَشَاءُ " مرتفع. در این ليله دلماء از تو مستلت می نمایم دوستانت را از کوثر معانی، قسمت عطا فرما و از حیات ابدی نصیب کامل بخش. سراجت را اریاح عاصفات خاموش ننماید و سدره امرت را سیلابهای عالم از مقرب نیارد. ذکرت، در کام عَشَّاق از هر شهدی شیرین تر و اسمت، در مذاق اهل وفاق از ما فی الآفاق خوشتر و محبوبتر. ای کریم، دوستانت را حفظ فرما و بر آنچه سزاوار است تأیید نما. اَنْتَ الْاَلِ الْمَقْتَدِرُ عَلٰی مَا تَشَاءُ، لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ الْقَوِيُّ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ.

آیات الهی ج ۲ ص ۱۰۰

۳- بیان مبارک حضرت بهاءالله

امروز روزی است که سدره المنتهی ندا می فرماید و جمیع را به فردوس اعلی هدایت می نماید . گوش از برای امروز است، چه که ندای حقّ جلّ جلاله مرتفع و بلند است و روز بصر است ، چه که انوار آفتاب حقیقت از افق ظهور، ظاهر و باهر. ای دوستان، جهد نمائید و بلایا و رزایی را که حقّ بنفسه و همچنین اولیای او از برای نجات شما حمل نموده اند، ذکر نمائید . بسا شبها که جان در جسد راحت نبود و چشم نوم را ادراک ننمود .

آیات الهی ج ۲ ص ۱۶۶

۴- لوح مبارک حضرت عبدالبهاء

ای بنده حقیقی جمال ابهی، بعد از صعود جمال مبارک روحی لأحبائه الفداء نفوس مقدسه این جهان را فراموش نمودند و خود را در ملکوت الهی دیدند و به مقتضی آن حرکت و سلوک نمودند. شب و روز اوقات خویش را وقف خدمت امر الله کردند، نه راحتی جستند نه نعمتی خواستند. نه امنیتی طلبیدند و نه مسرتی تحرّی نمودند. سرورشان آهنگ طیور است که در گلشن الهی بلند است و آرزویشان تجلی نور و شعله طور است که از ملکوت ابهی عالم پنهان پرتو می افشاند. مقصدشان، اعلاء کلمه الله و نشر نفحات الله است و جهدشان فنای در آستان مقدس اعلی. این نفوس بهائی هستند. ربّانی هستند.. نورانی هستند. رحمانی هستند. سایه ندارند بلکه سراپا نورند.

منتخباتی از مکاتیب حضرت عبدالبهاء - جلد ۳ ص ۱۸۵

۵- لوح مبارک حضرت عبدالبهاء

... الیوم باید جمیع در ظلّ کلمه توحید جمع شویم و در هر انجمنی چون شمع برافروزیم و در آتش عشق بسوزیم. بعد از صعود جمال محمود و غروب آفتاب ملکوت به چه عالمی دل بندیم و به چه راحتی چشم داریم و چگونه بیاسائیم و به چه امید محفل قلب بیارائیم؟ صد هزار حسرت اگر دقیقه‌ای آسوده نشینیم و صد هزار افسوس اگر به جز بلایا و محن و آلام سبیلش، راحت و نعمتی بجوئیم. آن جان پاک ایامش را تحت سلاسل و اغلال بگذرانند و اوقاتش در تحت تهدید تیغ و شمشیر منتهی گشت. دمی نیاسود و نفسی راحت نیافت. شبی در بستر راحت نیارمید و بر بالین آسایش سر نهاد. جمیع طُیور و وُحوش در لانه و آشیانه خویش آرمیده و جمال مبارک در آتش اذیت اعداء مُحترق و کلّ نفوس در بستر راحت غنوده و اسم اعظم دمی نیاسوده و نفسی راحت نیافته و دیگر به چه انصاف، راحت و آسایش طلبیم و به چه وفا، آسودگی جوئیم؟ ... باری حضرت قیوم بعد از صعود، آنچه وَعَد فرمود، وفا نمود و شفای صُدور عطا کرد و نسائم سرور به مرور آورد. احبای خویش را به جُنود غیب تأیید کرد و به قوای ملکوت نصرت فرمود. در جمیع نقاط ارض دوستان را یاری کرد و در کلّ اقالیم، یارانش را یآوری نمود. در شرق انوارش ساطع شد و در غرب، آثارش باهر گشت پس این عباد باید به شکرانه تأییدات الهیه اش شب و روز در اعلاء کلمه اش بکوشیم و در آتش محبتش بجوشیم و به ذکر و ثنائش بخروشیم. با وجود این عنایت و این موهبت و این نصرت و این تأیید چگونه صامت نشینیم و ساکت گردیم؟

عع

۶- محبسی که تاریخ دیانت جهانی بهائی در آن جا تولّد یافت.

سیاه چال طهران اصلاً منجلاب حمام بزرگی بود که به زندان بدل گشته بود. تعفن هوای آن تنفس را بی نهایت دشوار می نمود. حشرات موذی در آن، خواب را بر زندانیان حرام می نمود. نه پنجره و منفذی داشت جز در ورودی و نه نور در آن می تابید. شاید گنجایش بیست تن نیز نداشت، ولیکن یکصد و پنجاه تن که غالبشان از قاتلان، دزدان و راهزنان بودند در آن زندان می لولیدند، مردمی که غالباً نه لباسی به تن داشتند و نه فراشی برایشان مهیا بود. در این میان حضرت بهاءالله با آنکه به کلی بی گناه بودند و با اختیار عازم اردوی شاهی شده بودند، مدتی مورد استنطاق قرار گرفتند و سرانجام زنجیر برگردن، پای برهنه، سر برهنه در آفتاب سوزان تابستان پیاده از نزدیک نیاوران به زندان سیاه چال طهران، نزدیک سبزه میدان اعزام گردیدند. حضرتشان پس از ورود به سیاه چال از دلانی ظلمانی و سپس چند پله سرایش گذشتند و در میان تاریکی و در بین آن جماعت مقریافتند. بیان از وصف آن زندان تاریک کثیف بد بوی عاجز است. چهار ماه در سیاه چال اسیر گند و زنجیر شدند. زنجیرهایی که تحمل ثقل آنها میسر نبود و لذا دو شاخه ای زیر گردن مبارکشان می نهادند که سرشان به زمین نخورد. در آن احوال در تمامی نقاط ایران به دستور شاه جماعتی از بابیان دستگیر و اسیر زندان و زنجیر گردیدند و برخی از آنان در سیاه چال طهران با آن حضرت هم زنجیر و یا به تنهایی اسیر و در زنجیر شدند. هر یک از بابیان محبوس در سیاه چال طهران که برای اعدام احضار می شدند به محضر حضرت بهاءالله می شتافتند و ایشان را تنگ در آغوش گرفته وداع می نمودند و سپس به میدان جانفشانی می شتافتند و هر نوبت داستان جانفشانی آنان به وسیله فرّاشان و مأموران زندان، به سمع حضرت بهاءالله می رسید. ایام سیاهچال در تاریخ امر بهائی و اصولاً در تاریخ روحانی عالم، هرگز از یاد نمی رود زیرا در آن ایام بود که نخستین اهتزازات وحی الهی در قلب مطهر حضرت بهاءالله پدید گشت. حضرت بهاءالله ضمن بیان مفصلی در یکی از الواح مهمه حضرتشان می فرمایند:

«در ایام توقّف در سجن ارض طاء اگر چه نوم از زحمت سلاسل و روائح مُتنه قلیل بود، ولیکن بعضی از اوقات که دست می داد احساس می شد از جهت اعلای رأس چیزی بر صدر می ریخت

به مثابه رودخانه عظیمی که از قلّه جبل باذخ رفیعی بر ارض بریزد و به آن جهت از جمیع اعضاء آثار نار ظاهر و در آن حین لسان قرائت می نمود آنچه را که بر اصغاء آن احدی قادر نه»
حضرت بهاء الله در این تشبیه می فرمایند که در آن احیان به علت سنگینی شدید زنجیرها و هوای بسیار آلوده و مُتَعَفَن سجن، (یعنی زندان سیاه چال طهران) بسیار کم می خوابیدند و گاه که به خواب می رفتند احساس می فرمودند که چیزی از بالای سرشان به قلبشان می ریزد، مانند رودخانه عظیمی که از قلّه کوه بسیار بلندی بر زمین می ریزد. بدان جهت از همه اعضاء هیکلشان آثار نار ظاهر می گردید و زبانشان قرائت می نمود آنچه را که احدی قادر به شنیدنش نبود. در همان لوح می فرمایند:

«در شبی از شبها در عالم رؤیا از جمیع جهات این کلمه علیا اصغاء شد، اَنَا نَضْرُک بک و بقلمک لَا تَحْزَنَ عَمَّا وَرَدَ عَلَیْک»

در لوح مبارک «هیکل» در خصوص نخستین روزهای نزول وحی بر قلبشان در سیاه چال بیانی می فرمایند که مُفادش چنین است: آن زمان که خود را در قطب بلاء دیدم صدائی کاملاً بدیع از بالای سر شنیدم. چون بدان توجه نمودم حوریّه ای را مشاهده نمودم که نام پروردگار مرا بر زبان می آورد. حوریّه ای بسیار شاد که زیب و زیور بهشتی از سیمایش پدیدار بود و میان زمین و آسمان معلق بود و آنچنان سخن می فرمود که ندای آسمانیش عُقُول و قلوب را مُنجذب و بشارتش وجودم و وجود همگان را مُستبشر می نمود. آن حوریّه آسمانی با انگشت خویش به سوی من اشارت نمود و به جهانیان فرمود به خدا سوگند که اوست محبوب عالمیان. آن ایام که نخستین بار وحی الهی بر قلب مبارک حضرت بهاء الله نازل گشت آغاز محرم سال ۱۲۶۹ هجری قمری برابر با اکتبر سال ۱۸۵۲ میلادی بود. در آن تاریخ دیانت جهانی بهائی در زندان سیاه چال طهران تولّد یافت. امواج بحر وحی الهی اوج گرفت. چیزی نگذشت که گوئی نداء الهی دیوار سیاه چال طهران را شکافت و انوار وحی الهی بر قلوب مردمان بتافت و آوازه ظهور حضرتشان به هر مرزو بوم شتافت. گوئی جهان دوباره جوان و ذرات وجود رقصان شد.

نقل از کانال طلوع کرمل

۷- سفری بدون بازگشت

بهاء‌الله در اواخر آذر ماه ۱۲۳۱ (۱۸۵۲ میلادی) بعد از چهار ماه از زندان سیاه چال تهران آزاد میشود. بهیه، دختر بهاء‌الله درباره روزهای بعد از آزادی پدرش میگوید: «با آزادی پدر از آن زندان تاریک و هولناک، به اندازه ای شاد شدیم که به وصف نیاید. آه از آن وقتی که اثر زخمهای زنجیر را بر گردن و پاهای پدر دیدیم، غم و اندوه سراسر وجود من و مادر را فرا گرفت و ما فقط میگریستیم. او از مشکلات دهشتناک زندان بسیار کم میگفت؛ زیرا ما توانایی شنیدنش را نداشتیم. پدر فقط از استقامت و شهامت دوستان همبندش سخن میگفت.»

بعد از آزادی از زندان، دولت ایران تمام املاک خانوادگی بهاء‌الله را در تهران و مازندران مصادره میکند. بسیاری از وسایل گرانبهای خانه وی را به غارت میرد و به آنها یک ماه فرصت میدهد تا از ایران خارج شوند. سفری بدون بازگشت.

طهران تا عکاص ۲۰

۱۱- بیان مبارک حضرت بهاء‌الله

به لسان پارسی ندای مظلوم را بشنو. حق در سجن اعظم مظلوم و ممنوع، ناصر می طلبد، بگوای دوستان الهی و ای شاریان رحیق معانی، ناصر، جنود ظاهره نبوده و نیست و اسلحه، موجوده نبوده و نخواهد بود، بلکه کلمه طیبه و اعمال حسنه و اخلاق روحانیه بوده. ای اهل بهاء به جنود اعمال و اخلاق مظلوم را نصرت نمائید و همچنین به جنود صبر و اصطبار، لئلا یظهر من احد ما تکدر به النفوس و تضطرب به القلوب. جمیع جنود عالم به این جنود برابری نتواند، مدائن افئده و قلوب به این جنود مفتوح. بسا مدن و قری که به یک عمل پاک به افق اعلی توجه نمودند و به ذیل مالک اسماء تشبث جستند. طوبی از برای نفسی که حلاوت اخلاق را یافت و ادراک نمود.

«آیات الهی» جلد ۲ شهر الجلال ۱۱ آوریل

۸- ظلم جَبَابِرَةُ ارض قادر به لرزاندن آن بنیان نبود

آن وجود مقدس در سرزمین اجدادی خود در معرض آلام و مصائب بیکران قرار گرفت. اموال و هستی به غارت رفت؛ دوبار در زندانهای مُتَعَفِّن که جایگاه سارقین و جنایتکاران بود، محبوس شد؛ چهار بار فرمان نفی و تبعیدش صادر شد؛ از برادری که در حفظ و حراستش کوشیده بود چنان خیانت دید که مجبوراً در بین کوههای سرد و بی پناه، کُنْج عَزَلت و انزواء اختیار فرمود؛ هدف تیرهای جفا از جانب اعداء از گرانقدر و بیمایه، قوی و ضعیف قرار گرفت؛ ولی با همه اینها آن هیکل اقدس با چنان شوکت و اقتداری بر جای ایستاد که ظلم جَبَابِرَةُ ارض و قدرت طوفانهای مُهَلْک، قادر به لرزاندن آن بنیان نبود و سپس عطیه ای الهی به پیروان دیرین خود اهداء فرمود...

جمال اقدس ابهی با قدرت الهی قلوب مردمان را تسخیر فرمود. تنها مؤمنین نبودند که این قدرت و عظمت را درمی یافتند؛ بلکه حتی کسانی که در ابتداء از فرمان مبارکش سرپیچیده به مجادله قیام نموده بودند، آخر الامر در مقابل لطف و عظمت، جمال و مکرمت آن هیکل نوراء سر تسلیم فرود آوردند. در واقع نیز بسیاری از اعدای دیرین جمال اقدس ابهی بدون آنکه در زُمرَةُ مؤمنین درآیند، بر عظمت هیکل اطهرش شهادت دادند و کمر به نصرتش بستند.

در آن روز تابستان کجا بود عبدالعزیز سلطان مغرور عثمانی که امر به تبعید و زندان جمال اقدس ابهی داده بود؟ کجا بود ناپلئون، امپراطور فرانسه که فرمان الهی را با نخوت و تکبر پشت گوش انداخته بود؟ ناصرالدینشاه آن ظالمی که هیکل مبارک را از موطن خود رانده و دوبار به نفی و تبعید دچار ساخته بود، فقط چهار سال پس از صعود آن هیکل نوراء در شب جشن باشکوه پنجاهمین سال سلطنتش به تیر جانشوز انتقام از اوج قدرت به حَضِیض ذَلَّت سرنگون گشت.

بهاالله شمس حقیقت ص ۵۴۰

۹- ایرانی بودن حضرت بهاءالله سبب افتخار ایران و ایرانیان است.

مُشیرالدوله سالها صدراعظم ایران و مدتی هم سفیر کبیر ایران در عثمانی بود و سبب تبعید حضرت بهاءالله به عکا هم او بود. میرزا رضاقلی حکیم برادر حضرت بهاءالله و شوهر مریم، دختر عمه هیکل مبارک بود. داستان زیر مربوط به جمعی است که هر دو در آن حضور داشتند: وقتی مشیرالدوله به طهران رفت وزراء و رجال و بزرگان برای ملاقاتش رفتند. در بین آنها مرحوم حاجی میرزا رضاقلی، برادر ناتنی جمال مبارک هم بود. شخصی وی را به عنوان برادر حضرت بهاءالله معرفی کرد. این طرز معرفی او را ترسانید و با اعتراض گفت، "پدر من شخصیت معروفی بود. چرا مرا به عنوان پسر او معرفی نمی کنید؟"

این جمله خشم مشیرالدوله را برانگیخت و با سرزنش به حاجی میرزا رضاقلی گفت، "شما باید از این که برادر حضرت بهاءالله هستید احساس غرور و سربلندی کنید. ایرانی بودن حضرت بهاءالله سبب افتخار ایران و ایرانیان است. هر شاهزاده و وزیر و یا امیری که به استانبول آمد، به نحوی مایه سرشکستگی دولت و ملت ایران شد. روزها با فرومایگی و چاپلوسی به گدایی به در خانه این وزیر و آن پاشا می رفت تا با بدگویی از شاه و رجال مملکت خود، از آنان پول و مقرری دریافت کند و چنانچه اخلاق مردم این سرزمین است انواع وحشی گری، رذالت، پست فطرتی و بی نوایی را از خود بروز می داد. در حالی که حضرت بهاءالله با آن که از مملکت خود رانده شده بود، با علو مقام و استغناء طبع، چنان صبر و سکون و اعتماد و شخصیتی از خود نشان داد که سبب احیاء نام ایران و ایرانی شد و چشم آنان را روشن ساخت. او به در خانه کسی نرفت، در صدد ملاقات با احدی بر نیامد و هر کس به ملاقات او رفت در نهایت محبت مورد پذیرایی قرار گرفت. با میهمانان خود از تمدن گذشته ایران و از انسانیت مردم آن سخن گفت و چنان رفتاری نمود که همه بر بزرگی و اصالت او شهادت دادند و دانستند که در ایران هم مردمان با فرهنگ و تمدن و انسانیت یافت می شوند.

بهاءالله شمس حقیقت، ص ۵-۵۶۴

۱۰- مناجات

هو الله

ای گلرخ ابهای من ، ای ربی الاعلای من
ای دلبر طنّاز من ، ای همدم و همراز من
دلها ز غم پژمرده است ،
از فرقت آزرده است ،
آفاق عنبر بار شد ، مُشک ختا ایثار ، شد
ما را ز غم دل ریش بین
بنگر اسیر خویش بین
گر چه پریشان خاطر م
ای جان ، به سویت ناظم
این چشم گریانم بین
این آه سوزانم بین
این خاک درگاهت بهاء
اندر تب و تابت بهاء

ای سدرهٔ سینای من ، جانم فدای روی تو
این نالهٔ آواز من ، از حسرت این کوی تو
جانها ز درد افسرده است
روی مسیحا سوی تو
چون نکهت گلزار شد ، یک شمه ای از بوی تو
بیگانه از هر خویش بین
در حلقهٔ گیسوی تو
در جمع یاران حاضر م
کو آن رخ دلجوی تو
این قلب بریانم بین
در حسرت یک موی تو
این تشنهٔ آبت بهاء
یک قطره ای از جوی تو

عبدالبهاء عباس

مأخذ: به یاد محبوب ص ۵۲

۱۲- بیان مبارک حضرت بهاءالله

مظلومیّت انبیاء و اصفیاء و اولیای الهی را استماع نمودی ، تفکر نما که سبب چه بود و علّت چه . در هیچ عهد و عصری انبیاء از شماتت اعداء و ظلم آشقیاء و اعراض علماء که در لباس زُهد و تقوی ظاهر بودند، آسودگی نیافتند . در لیالی و ایّام به بلا یائی مبتلا بودند که جز علم حقّ جلّ جلاله احصا ننموده و نخواهد نمود . حال در این مظلوم ملاحظه کن . مع آنکه به آیات بینات ظاهر شده و آنچه در ارض واقع گشته از قبل به کمال تصریح خبر داده و مع آنکه از اهل علم نبوده و به مدارس نرفته و مباحث ندیده ، فنون و علوم ربّانیّه به مثابّه غیث هاطل ، ما بین عباد نازل و جاری شده ، چگونه بر اعراض و اعتراض قیام نمودند . اکثر ایّام در دست اعداء مبتلا و در آخر به ظلم مبین در این سجن عظیم ساکن .

آیات الهی ج ۱ ص ۴۸

۱۳- لوح مبارک حضرت عبدالبهاء

هو الله

ای بنده درگاه حضرت احدیت، جمال قدم و اسم اعظم مدّت حیات را در اعظم صدمات گذرانند و در نهایت مشقّت تحمل فرمودند تا دوستانی تربیت شوند که در متانت و ثبات چون جبال راسیات باشند و در اخلاق و اعمال ، چون روح حیات . حال که آن شمس حقیقت به ملکوت عزّت صعود فرمودند، وقت کوشیدن و جوشیدن و خروشیدن است که به آنچه مقصد اصلی آن نیر اعظم بود، در عالم وجود موجود و محقق گردد و آن الفت و محبت و اتّحاد من علی الأرض .

عع

تاریخ امر بهائی در نجف آباد دکتر وحید رأفتی ، ص ۱۱۵

۱۴- اهمیت بلایا و رزایای جمال مبارک

به قلم ایادی امرالله جناب جرج تاووزند

...حضرت بهاءالله از ما خواسته اند که دربارهٔ بلایا و رزایای (ایشان) بیندیشیم و تأمل کنیم در لوح احمد میفرمایند:

"ذکر ایامی فی ایامک ثم کُرتی و غُرتی فی هذا السّجن البعید."

در لوح معروف احتراق ، هیکل مبارک به تفصیل حکایت بلایای نازله بر ایشان را ذکر میفرمایند... بلایای نازله بر حضرت بهاءالله ما را تا حدّی قادر می سازد عظمت محبت ایشان به نوع بشر را بسنجیم، فداکاری و ایثاری را که به علت محبتشان به ما ، متحمل شدند، درک کنیم و قدر بدانیم. حکایت این بلایا ما را قادر میسازد ظلمت بدیمن و ستمگری عالم بشری را که ایشان ما را از آن نجات بخشیدند ، به خاطر داشته باشیم. به ما آن توان را میبخشد که معنا و نیاز به نجات و فلاح الهی را درک کنیم و شکست ناپذیری خداوند را به ما ثابت میکند و اینکه تنها جلال و عظمت مظفریت اوست که فائق بر شرّ و بدی است... لوح احتراق تمامی اندوه شدید و غم جانکاه و قوت پرشور و حرارت نثر و نظم الهی را بر حکایت آلام بی انتهای که حضرتش و پیروان محبوبش باید تحمل میکردند ، می افزاید ...ایشان ندا به ساحت خدا بلند کرده جواب میطلبند. جواب میرسد و اهمیت باطنی آنچه که به نظر میرسد خداوند بندگان نیکوی خود را رها کرده آشکار میگردد. شرارت انسان نیکوئی خداوند را به دنبال دارد . سردی قلب بشر، سبب حرارت محبت الهی میشود. اگر شب نبود، شمس شهامت مظهر ظهور چگونه جلال و شکوه تابندگی خود را نشان دهد؟ در اثر تنهایی اوست که وحدانیت الهیه آشکار میگردد. شرارت انسان نیکوئی خداوند را به دنبال دارد. سردی قلب بشر سبب حرارت محبت الهی میشود... در نبردی که همهٔ ما با تحمل درد و رنج و احزان به راه انداخته ایم، واپسین لام الهی به ما چنین است:

"زمانی که شمشیری را دیدی به سویش روی بیاور و چون تیری به پرواز درآمد از آن استقبال کن و پیش برو."

ترجمه جناب فاروق ایزدی نیا

۱۵- گشایش باب لقاء

یکی از متقدمین احباء به نام آقا عبدالرحیم بشروئی از طریق بغداد، دیار بکرو موصل پیاده به ارض اقدس می رود و پس از شش ماه مسافرت رنج آور به عکا می رسد. در آن هنگام جمال قدم در قشله عسکریه مسجون و باب سجن، مسدود و مأمورین مسلح، قدم به قدم مراقب و مواظب بوده اند که نفسی از واردین و زائرین قدم به زندان نگذارد. مشارالیه در عکا با جناب نبیل زرنندی ملاقات و قصد خود را که تشرف به ساحت اقدس است، بیان می نماید. جناب نبیل می فرماید که من خود نه ماه است که در اطراف سجن سرگردانم و هنوز باب لقا بر وجهم مفتوح نگشته است. آقا عبدالرحیم از ایشان جدا شده ... در اطراف حصار سجن به طواف مشغول می شود. ناگهان ملاحظه می نماید که از طبقه فوقانی قشله دستی از پنجره او را به درون می خواند. فی الفور متوجه می شود که جمال قدم وی را به حضور دعوت می فرمایند. شتابان به باب قشله می رسد و بی پروا از میان مستحفظین مسلح، عبور کرده وارد سجن می شود و احدی از او ممانعت نمی نماید. وقتی به حضور مبارک مشرف می شود و شرط ادب و خضوع را بجای می آورد، جمال مبارک بیانی به این مضمون می فرمایند، که هر چند به رنج افتادی ولی به گنج رسیدی. ما دیدگان محافظان را بستیم تا تو به لقای حق فائز شوی و قدرت و عظمت او را به چشم خود بینی، برو و آنچه مشاهده کردی برای احبای الهی حکایت کن. .. تعدادی لوح مبارک به او عنایت می شود که در مراجعت به صاحبان آن تسلیم نماید. در بغداد مأمورین حکومت به او ظنین می شوند. آقا عبدالرحیم حین عبور از جلوی یک دکان آهسته و آرام بستۀ الواح را از بغل بیرون آورده متوکلاً علی الله به داخل آن دکان می اندازد ... مأمورین که در تعقیب او بوده اند می رسند و او را نزد داروغه می برند. داروغه از مصاحبه با وی خشنود می شود و مبلغی هم برای مصارف سفر به او می دهد. آقا عبدالرحیم به حوالی دکان مزبور می رود و نزدیک غروب با احتیاط تمام از مقابل آن دکان می گذرد. ناگهان صاحب دکان با اشاره دست او را به درون می خواند و با تکبیر الله ابهی امانت گرانها را مسترد می دارد..

۱۶- بخدا قسم که خدای مسیح را دیدم

در ایامی که جمال مبارک در ادرنه تشریف داشتند، نبیل زرنندی را امر فرمودند برود به مصر برای تبلیغ امر و مأموریتی که به او داده بودند. نبیل رفت طرف مصر و در آنجا به واسطه سعایت و اقدام مُفسدانه قنصل ایران، به حبس افتاد. این واقعه، مُقارن شد با سفر جمال مبارک از ادرنه به طرف عکا...

نبیل وقتی وارد زندان شده بود، خیلی غمگین بود. یک هم‌زندانی داشت که کشیشی بود مسیحی به نام فارس الخولی. نبیل در زندان با وی دوست شد و مذاکرات امری کرد تا وی به ظهور پدر آسمانی و رجعت مسیح و سایر نبواتی که در انجیل مذکور است، مؤمن شد. روزی کشیش برای انجام کاری که داشت بیرون رفت و نبیل چند ساعتی تنها ماند... ناگهان دید کسی از جلو پنجره رد شد که به نظرش آشنا بود. خوب نگاه کرد دید آقا محمدابراهیم ناظر است. آقا محمدابراهیم همان کسی بود که در ادرنه ناظر خرج جمال مبارک بود، یعنی مخارج، زیر نظر وی اداره می‌شد و لهذا به ناظر موسوم بود. نبیل از دیدن وی تعجب کرد و صدا زد، "آقا محمدابراهیم، آقا محمدابراهیم!"

وی متوجه شد و آمد پشت پنجره زندان و نبیل جویای حال شد. آقا محمدابراهیم گفت، "جمال مبارک را حکومت حرکت داده و قرار است الآن کشتی عوض کنند و من آمده‌ام با مأمورین دولتی که بعضی احتیاجات را بخرم و ببرم به کشتی." این مژده بزرگی بود برای جناب نبیل؛ اما جلویش میله‌های آهن بود و نمی‌توانست پرواز کند، از حبس بیرون برود و به حضور جمال مبارک مشرف شود. ولی با همین شنیدن خبر ورود جمال مبارک به اسکله اسکندریه، روح جدیدی در نبیل پیدا شد. از جا برخاست و شروع کرد به رقص و شعر گفتن.

در این بین جناب کشیش وارد شد؛ دید نبیل طور دیگری شده. گفت، "برادر، چه شده؟ چرا اینقدر خوشحال و مسروری؟" نبیل آغوش باز کرد و کشیش را در بغل گرفت و غرق بوسه کرد؛ او را هم با خود در رقص و پایکوبی شریک کرد. کشیش مرتب می‌پرسید برادر چه شده. به من هم بگو. ولی نبیل مرتب شعر می‌خواند و مشغول ذکر الهی بود تا بالاخره ماجرا را گفت.

دو نفری رفتند بالای پشت بام زندان و از دور کشتی را مشاهده کردند. کشیش به نبیل گفت که کاش کسی پیدا می‌شد و من نامه‌ای می‌نوشتم و او عریضه مرا به حضور مبارک تقدیم می‌کرد. نبیل گفت، تو نامه را بنویس، خدا بزرگ است. جناب کشیش نامه‌ای مفصل به عربی نوشت و منتظر شد کسی پیدا شود. تصادفاً جوانی از آشنایان کشیش به نام گنستانین به ملاقات وی آمد. نبیل و کشیش بسیار مسرور شدند. کشیش به گنستانین گفت که، "خدا تو را رسانده. این نامه را بگیر و ببر لب دریا، در کشتی سراغ میرزا آقا جان خادم را بگیر و نامه را به او بده." گنستانین نامه را گرفت و رفت.

نبیل و کشیش باز رفتند روی پشت بام تا جریان را تماشا کنند. گنستانین رسید لب دریا. کشتی لنگر انداخته بود. سوار قایقی شد و به طرف کشتی حرکت کرد. ناگهان نبیل و کشیش، که از روی بام ناظر بودند، دیدند که کشتی حرکت کرد و قایق به او رسید. فریاد کشیش بلند شد و زار زار گریست. نبیل هم شادیش به غم تبدیل شد و به گریه افتاد. چشم به کشتی داشتند که در حرکت بود و قایق هم به دنبال آن در حرکت.

ناگهان مثل این که پیشامدی شده باشد، کشتی ایستاد. گویا ناخدای کشتی مشاهده کرد که قایقی به سرعت در پی آن روان است و فهمید کاری دارد. لهذا امر کرده بود کشتی متوقف شود. گنستانین به کشتی رسید. میرزا آقا جان را پیدا کرد و نامه کشیش فارس الخولی را به او داد و پیام عبودیت جناب نبیل زرنندی را هم ابلاغ کرد. نامه به وسیله میرزا آقا جان حضور جمال مبارک تقدیم شد. امر فرمودند نامه کشیش را به صدای بلند خوانند همه شنیدند. در همان حین لوحی نازل شد خطاب به نبیل زرنندی. حضرت عبدالبهاء، غصن اعظم و حضرت میرزا مهدی، غصن اطهر، هم بسته‌ای به گنستانین دادند که در آن چند تا دستمال، چند شیشه عطر و مقداری گل خشکیده بود و فرمودند این را از طرف ما بده به نبیل زرنندی و کشیش فارس الخولی. جمال قدم از ارض اقدس لوحی خطاب به کشیش نازل فرموده ارسال داشتند.

توضیح: گنستانین، که جمال قدم را در کشتی زیارت کرده بود، وقتی با هدایا بازگشت خطاب به کشیش گفت، "بخدا قسم که خدای مسیح را دیدم."

تقریرات جناب اشراق خاوری درباره کتاب اقدس

۱۷- عهد و میثاق حضرت بهاء‌الله

حضرت بهاء‌الله وحدت و اتحاد پیروان دیانت بهایی را از طریق قوه بی نظیر میثاق حفظ فرمودند. در بسیاری از ادیان گذشته، بعد از وفات مظهر امر، پیروانشان با همدیگر اختلاف پیدا کرده، باعث تقسیم دیانت به شعب و مذاهب مختلفه می گردیدند. حضرت بهاء‌الله امر خود را با دمیدن قوای یکتا و فرید از چنین تقسیم بندی حفظ فرمودند، و آن قوه عهد و میثاق است. قبل از صعود مبارک، کتباً به وضوح مرقوم فرمودند که پس از ایشان، تمام بهائیان باید توجه به حضرت عبدالبهاء کنند و از راهنمایی هایشان پیروی کنند. حضرت عبدالبهاء فرزند ارشد حضرت بهاء‌الله بودند ... حضرت بهاء‌الله بنفسه آن حضرت را پرورش فرمودند. ایشان از صغر سن به مقام پدر بزرگوارشان پی بردند، و شریک رنجهای پدر بزرگوار بودند. حضرت بهاء‌الله در کتاب عهدی می فرمایند: «أَنْظُرُوا مَا أَنْزَلْنَاهُ فِي كِتَابِي الْأَقْدَسِ (إِذَا غِيضَ بَحْرُ الْوَصَالِ وَ قُضِيَ كِتَابُ الْمَبْدَءِ فِي الْمَالِ تَوَجَّهُوا إِلَى مَنْ أَرَادَهُ اللَّهُ الَّذِي إِنْشَعَبَ مِنْ هَذَا الْأَصْلِ الْقَدِيمِ) مقصود از این آیه مبارکه غصن اعظم بوده» ... حضرت بهاء‌الله بنفسه حضرت عبدالبهاء را در داشتن صفات و خصوصیات یک بهائی حقیقی آموزش دادند. ایشان ذیقیمتی ترین هدیه به عالم بشری و مثل اعلاّی تعالیم مبارکه اند، ... بعد از صعود پدر بزرگوارشان، مسئولیت جامعه بهائی بر روی دوش ایشان قرار گرفت، و ایشان شبانه روز به انتشار امر الهی در شرق و غرب عالم مشغول شدند. هزاران نامه (لوح) به افراد و گروههای مختلفه در نقاط مختلفه عالم مرقوم فرمودند و تعالیم مبارکه پدر بزرگوارشان را روشن و واضح نمودند. تفسیرها و تبیینات ایشان هم اکنون از اساسی ترین آثار امر بهائی است. با توجه به مقام حضرت عبدالبهاء بعنوان مرکز عهد و میثاق حضرت بهاء‌الله، بهائیان عالم متحدانه در سعی و کوششند تا حیات بهائی داشته باشند و مدنیّت جهانی نوینی بسازند.

کانال تلگرام اندیشه

۱۹- لوح مبارک حضرت عبدالبهاء

هو الله

ای یاران الهی جمال قدم واسم اعظم با ید بیضائی از صلح و صفا در بین اهل عالم ظاهر گشت. جمیع را به صلاح دعوت نمود و از نزاع و جدال منع فرمود. ابواب حُب و الفت گشود و اساس یگانگی و محبت بنهاد. ظلمت جنگ و جدال را مکروه داشت و نور و داد و روح و ریحان را ممدوح شمرد. پنجاه سال در تربیت نفوس به صبر و بردباری و اصلاح و بی آزاری کوشید تا آن که این جهان تنگ و تاریک را ترک فرمود و به جهان روشن و وسیع صعود نمود. از خدا بخواهید که به مدد ملکوت ابهی، مظهر محبت و مودت بر جمیع نوع بشر گردید تا در درگاه احدیت مقبول شوید و محبوب آئید. والبهاء علیکم یا احباء الله ع ع

منتخبات مکاتیب ج ۴ ص ۷۹

۲۰- خاطرات لواء گتسینگر

من شب ۲۸ ماه مه (شب صعود جمال اقدس ابهی) را در محضر ورقه مبارکه علیا و سایر اعضای خاندان مبارک در حرم اقدس و روضه مبارکه گذراندم. شبی از یاد نرفتنی. آن شب ماه در آسمان نبود، ولی آسمان آبی پر از ستاره های درخشان بود که با نور لطیف و ملایم، درزیبائی، از مهتاب سیمگون هم گوی سبقت می ربودند. هوا گرم و مطبوع و آکنده به عطر گل های سرخ و یاسمن بود و سوسوی ناپیدای روشنائی دهات کوچک در کناره کوه های دوردست، شمع های مراسم تشییع را می مانست که با نور اندک بر جنازه ای خاموش میسوزند. آن شب گاه در باغچه به آهستگی قدم میزدیم و گاهی زیر درختان کاج جنب عتبه مقدسه، به زیارت الواح میپرداختیم و صدای مناجات و دعا به آستان خداوند ذوالجلال بلند مینمودیم ... حضرت ورقه مبارکه علیا و

من ، تمام چراغها و شمع های اطراف عتبه مقدسه را روشن نمودیم و درست در نخستین دقایق طلوعه بامدادی به آن مکان مقدس اعلی توجه نمودیم و سر بر آستان مبارکش نهادیم و با دل و جان روی به درگاه کسی که آسمان و زمین در قبضه قدرت اوست نمودیم؛ او که در قالب عنصری حضرت بهاءالله ظهور فرمود و پایه های سلطنت خود را بر زمین استوار کرد و آنگاه جایگاه و مسند خویش را به فرزند برومند ارشدش ، واگذار فرمود و به لامکان رخت برست و به قلمرو پنهان و پراسرار عالم بالا شتافت. در آن لحظات دریافتم و هرگز پیش از آن ندانسته بودم که رحلت مقدسش برای مردم دنیا چه مفهومی در بر داشته و برای فرشتگان و اهل ملکوت چه معنایی. از سیل سرشک که بر گونه های ما جاری بود و حق هق گریه ها که تنهای ما را چون نهالهای نازک کاجهای جوان در برابر طوفان به لرزه می آورد، فهمیدم حال کسانی که یازده سال پیش، در چنین صبحگاهی او از میان آنها مفارقت فرمود، چگونه بوده است. و از شکوه و زیبایی افق مشرق و اندک روشنائی اش که میرفت ... پهنه بیکران آسمان را فرا گیرد و انوار اختران را که هنوز چون دانه های الماس بر پهنه نیلگون فلک میدرخشیدند، محو نماید- دانستم شادمانی قدیسین و اهل آسمان را، آن هنگام که او به میان آنها رفت تا عرصه بیکران ملکوت را به جمال خود، جمالی دیگر بخشد و آن فضای بیکران را به نوای موسیقی دلنواز خود مملو سازد و هماهنگ با ستارگان سحر سرود نیایش و ستایش و شادی به اوج اثیر رساند. مقدم شمس بهاء را مبارکباد گفتند. نور او که در پس ابرهای دنیای تاریک مستور بود، اکنون دیگر بار در تثلوء کامل و مجد و عظمت جاوید در میادین نور و عشق بی انتهای اثری و معنوی درخشیدن آغاز نمود.

خورشید به آهستگی بر فراز کوه سرکشید و اشعه زرین خود را بر دامن کوه و دشت و تپه پراکند و برآمدگی امواج دریای دور را بوسه داد و موجب شد که شب،، چادر سیاه خود را برچیند و چون عرب بادیه پیمای، دزدانه راه خود گیرد و دنیای ماتم زده را در آغوش ولادت روزی نو، گرمی بخشد. پس ای عزیزم بار دیگر در این دقایق متبرک شما را یاد کردم و در این سحرگاه برایتان صلح و آرامشی تازه، توان و نیروئی جدید، امید ی بیشتر از درگاه خدا آرزو نمودم...

لوا گتسینگر منادی عهد ص ۶۰ تا ۶۲

اگر افاقِ اعلیٰ از زُخْرُفِ دنیا خالی است و لکن در خزائن توکل و تفویض از برای وراثت میراث مرغوب لا عدل که گذاشتیم. گنج نگذاشتیم و بررنج نیفزودیم. اَیْمُ اللّٰهِ در ثروت خوف مستور و خطر مکنون. اُنظروا ثم اذکروا مَا اَنْزَلَهُ الرَّحْمٰنُ فِی الْفُرْقَانِ ﴿۱۰۱﴾ وَاِیْلٌ لِّکُلِّ هُمْزَةٍ لُّمَزَةٍ الَّذِیْ جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ ﴿۱۰۲﴾ ثروت عالم را وفائی نه. آنچه را فنا اخذ نماید و تغییر پذیرد لایق اعتنا نبوده و نیست مگر علی قدر معلوم. مقصود این مظلوم از حمل شدائد و بلایا و انزال آیات و اظهار بیانات، اخماد نار ضغینه و بغضاء بوده که شاید آفاق افتده اهل عالم به نور اتفاق منور گردد و به آسایش حقیقی فائز. و از افاق لوح الهی نیز این بیان لائح و مُشرق باید کل به آن ناظر باشند. ای اهل عالم شما را وصیت مینمایم به آنچه سبب ارتفاع مقامات شماست. به تقوی اللّٰه تمسک نمائید و به ذیل معروف تشبث کنید. به راستی میگویم لسان از برای ذکر خیر است او را به گفتار زشت میالائید " عَفَا اللّٰهُ عَمَّا سَلَفَ " از بعد باید کل بما ینبغی تکلم نمایند. از لعن و طعن و ما یتکدر به الإنسان اجتناب نمایند. مقام انسان بزرگ است. چندی قبل این کلمه علیا از مخزن قلم ابهی ظاهر. امروز روزیست بزرگ و مبارک آنچه در انسان مستور بوده، امروز ظاهر شده و میشود. مقام انسان بزرگست اگر به حق و راستی تمسک نماید و بر امر ثابت و راسخ باشد. انسان حقیقی به مثابه آسمان لَدَى الرَّحْمٰنِ مشهود. شمس و قمر، سمع و بصر، و اَنْجَمُ او اخلاق مُنِیْرَةٌ مُضِیْئَةٌ. مقامش اعلیٰ المقام و آثارش مرئی امکان. هر مقبلی الیوم عرف قمیص را یافت و به قلب طاهر به افاق اعلیٰ توجه نمود، او از اهل بها در صَحِیْفَةُ حَمْرَاءِ مذکور. خُذْ قَدْحَ عِنَایَتِیْ بِاسْمِیْ ثُمَّ اشْرَبْ مِنْهُ بِذِکْرِی الْعَزِیْزِ الْبَدِیْعِ. ای اهل عالم، مذهب الهی از برای محبت و اتحاد است او را سبب عداوت و اختلاف نمائید. نزد صاحبان بَصَر و اهل مَنظَرِ اکبر آنچه سبب حفظ و علّت راحت و آسایش عباد است از قلم اعلیٰ نازل شده و لکن جُهَالِ اَرْضِ چون مُرَبَّایِ نَفْسِ و هوسند از حکمتهای بِالْغَةِ حکیم حقیقی غافلند و به ظنون و اوهام ناطق و عامل. یا اولیاء اللّٰه و اُمَنَائُهُ ملوک مظاهر قدرت و مطالع عزت و ثروت حَقْنَدِ در باره ایشان دعا کنید. حکومت ارض به آن نفوس عنایت شد و قلوب را از برای خود مقرر داشت. نزاع و جدال را نهی فرمود نَهْیًا عَظِیْمًا فِی الْکِتَابِ. هذا

أمر الله في هذا الظهور الأعظم و عَصَمَهُ من حكم المحو و زينه بطراز الإثبات إنه هو العليم الحكيم . مظاهر حكم و مطالع امر كه به طراز عدل و انصاف مزینند، بر كل اعانت آن نفوس لازم . طوبى للأمرء و العلماء فى البهآء أولئك أمنائى بين عبادى و مشارق أحكامى بين خلقى . عليهم بهائى و رحمتى و فضلى الذى احاط الوجود . در كتاب اقدس در اين مقام نازلشده آنچه كه از آفاق كلماتش انوار بخشش الهى لامع و ساطع و مشرق است . يا اغصانى در وجود قوت عظيمه و قدرت كامله مكنون و مستور به او و جهت اتحاد او ناظر باشيد نه به اختلافات ظاهره از او . وصيت الله آنكه بايد اغصان و افنان و منتسبين طرأ به غصن اعظم ناظر باشند . أنظروا ما أنزلناه فى كتابى الأقدس . إذا غيض بحر الوصال و قضى كتاب المبدأ فى المال . توجهوا إلى من أراده الله الذى انشعب من هذا الأصل القديم . مقصود از اين آيه مباركه ، غصن اعظم بوده . كذلك أظهرنا الأمر فضلاً من عندنا و أنا الفضال الكريم . قد قدر الله مقام الغصن الأكبر بعد مقامه إنه هو الأمر الحكيم . قد اصطفينا الأكبر بعد الأعظم أمراً من لدن عليم خبير . محبت اغصان بر كل لازم و لكن ما قدر الله لهم حقاً فى أموال الناس . يا اغصانى و أفنانى و ذوى قرابتى نوصيكم بتقوى الله و بمعروف و بما ينبغى و بما يرتفع به مقاماتكم . براستى ميگويم تقوى سردار اعظم است از براى نصرت امر الهى . و جنوديكه لايق اين سردار است ، اخلاق و اعمال طيبه طاهره مرضيه بوده و هست . بگو اى عباد اسباب نظم را ، سبب پریشانى نمائيد . و علت اتحاد را ، علت اختلاف مسازيد . اميد آنكه اهل بهاء به كلمه مباركه قل كل من عند الله ناظر باشند . و اين كلمه عليا به مثابه آبست از براى اطفاء نار ضعينه و بغضا كه در قلوب و صدور ، مكنون و مخزون است . احزاب مختلفه از اين كلمه واحده به نور اتحاد حقيقى فائز ميشوند . إنه يقول الحق و يهدى السبيل و هو المقتدر العزيز الجميل . احترام و ملاحظه اغصان بر كل لازم ، لأعزاز امر و ارتفاع كلمه . و اين حكم از قبل و بعد در كتب الهى مذکور و مسطور . طوبى لمن فاز بما أمر به من لدن امر قديم . و همچنين احترام حرم و آل الله و افنان و منتسبين و نوصيكم بخدمه الأمم و اصلاح العالم . از ملكوت بيان مقصود عالميان نازلشده آنچه كه سبب حيات عالم و نجات امم است . نصايح قلم اعلى را به گوش حقيقى اصغا نمائيد . إنها خير لكم عما على الأرض يشهد بذلك كتابى العزيز البديع .

به طوری که حضرت غُصْنُ اللهُ الاعظم بیان فرموده اند جمال اقدس ابھی نُہ ماہ قبل از وقوع این فادحہ کُبری میفرمودند که دیگر نمی خواهم در این عالم بمانم و از آن تاریخ به احبائی که به محضر مبارک مُشرف می شدند، ذکر و صایا و بیاناتی می نمودند که از جمیع آنها عَرَف و داع استشمام میشد ولی صریحاً اظهاری نمی فرمودند؛ تا آنکه شب یازدهم شوال ۱۳۰۹ هجری مطابق با هشتم می ۱۸۹۲ میلادی تب خفیفی در وجود مبارک نمودار گردید و با آنکه روز بعد شدت یافت، بزودی قطع شد. این بود که به بعضی از احباء و زائرین اذن حضور عنایت فرمودند ولی چیزی نگذشت که معلوم گردید صحت مبارک اختلال حاصل نموده؛ تب، مجدداً شدت یافت و آثار نقاهت از هر جهت محسوس و عوارض مختلفه بر هیکل الطَّفِ اعزّ اقدس طاری شد تا طیر علی قصد معارج علیا فرمود. سراج الهی از زجاج جسمانی انفکاک نمود و روح مقدّسش پس از شدائد عالم ادنی و مصائب و بلائی لا تُحصی که دوره حیات انورش را از هر جهت احاطه نموده بود آزاد گردید و به ممالک اُخری " الْمَقَامَاتِ الَّتِي مَا وَقَعَتْ عَلَيْهَا عُيُونُ أَهْلِ الْأَسْمَاءِ " عروج فرمود و آنچه در لوح مبارک رؤیا که نوزده سنه قبل در تجلیل یوم ولادت حضرت مُبَشِّرِ اعظم از سَمَاءِ مَشِيَّتِ جَمَالِ قَدَمِ جَلِّ كِبْرِيَاءُ نازل و به لسان ورقه نورا ملبس به ثياب بِيضَاءِ، مذکور و مسطور گردیده بود تحقق یافت و این رَزِيَّةُ كُبْرِي و مصیبت عَظْمِي، مُقَارِنِ طُلُوعِ فَجْرِ لَيْلَةِ دَوْمِ ذِي الْقَعْدَةِ ۱۳۰۹ هجری (مطابق با ۲۹ می ۱۸۹۲ میلادی) هشت ساعت بعد از غروب آفتاب در حینی که از سن مبارک هفتاد و پنج سال گذشته بود اتفاق افتاد. جمال مبارک جَلِّ شَانُهُ الْأَعْظَمِ شش روز قبل از صعود در حالی که در بستر به یکی از اغصان تکیه فرموده بودند جمیع اصحاب و زائرین و طائفین حول را که در قصر، باکیاً ذاکراً مجتمع شده بودند احضار فرمودند و در این تشرّف که شرفیابی آخر احباب و به منزله آخرین تودیع ملیک منّان از بندگان خویش بود، لسان عظمت در نهایت شَفَقَت و مَکْرَمَت به این بیانات عالیات ناطق: " از جمیع شماها راضیم. بسیار خدمت کردید و زحمت کشیدید. هر صبح آمدید و هر شام آمدید.

همگی مؤید و موفق باشید. بر اتحاد و ارتفاع امر مالک ایجاد. " اماء الرحمن و اهل حرم را نیز که در بالین مبارک گرد آمده بودند به همین گونه خطابات عطوفت آمیز مخاطب و به آنان فرمودند در وصیت نامه ای که به غصن اعظم عنایت شده، کل را به آن وجود مقدس سپرده اند؛ مطمئن و امیدوار باشند. خبر صعود مبارک فوراً طی تلگرافی که به کلمات (قَدْ أَفَلَّتْ شَمْسُ الْبَهَاءِ) مُصَدَّر بود به سلطان عبدالحمید مخبره گردید و ضمناً به مُشارُ آلیه اطلاع داده شد که قصد دارند رمس مبارک را در حوالی قصر، مَقَرَّ دهند. سلطان به مُجَرَّد حصول خبر، موافقت خویش را اعلام نمود. بنابراین عرش مقدس را در شمالی ترین حجره بیت مسکونی صهر مبارک که خود نیز شمالی ترین بیوت ثلاثه واقعه در جوار و مغرب قصر پر انوار بهجی محسوب می گردید، استقرار دادند و مراسم استقرار عرش اعزَّ اَطَهَرَ الْطَفِّ در همان یوم صعود پس از غروب آفتاب انجام گردید. نبیل، سودائی جمال اقدس ابهی و شیدائی آن مه نورا که در ایام کسالت مبارک یک بار به طور خصوصی افتخار تشرّف به محضر اقدس حاصل نمود و حضرت عبدالبهاء او را به جمع آوری و تنظیم منتخباتی از آیات که زیارتنامه روضه مبارکه را تشکیل داده و اکنون در آن مقام مقدس تلاوت می شود مأمور فرمودند و به فاصله قلیلی از اُفول شمس حقیقت و ابتلاء به فراق نیر آفاق از شدت تأثر و احزان خود را در بحر افکند و مُستغرق ساخت، شرح آن ایام پر محنت و مصیبت را بدین قرار می نگارد:

" انقلاب عالم تُراب جمیع عوالم رِبُّ الأریاب را به اضطراب آورد ... دیگر لسان حال و قال از بیان حال عاجز ... در شورش آن مَحْشَرِ اکبر جمیع اهالی عکا و قُرّای حول آن در صحراهای حول قصر مبارک گریان و بر سر زنان و وامُصیبتا گویان. "

قرن بدیع ج ۲ ص ۴۱۰

الثَّنَاءُ الَّذِي ظَهَرَ مِنْ نَفْسِكَ الْأَعْلَى وَالْبَهَاءُ الَّذِي طَلَعَ مِنْ جَمَالِكَ الْأَبْهَى، عَلَيْكَ يَا مَظْهَرَ الْكِبْرِيَاءِ وَسُلْطَانَ
 الْبَقَاءِ وَمَلِيكَ مَنْ فِي الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ، أَشْهَدُ أَنَّ بِكَ ظَهَرَتْ سُلْطَنَةُ اللَّهِ وَاقْتِدَارُهُ وَعَظَمَةُ اللَّهِ وَكِبْرِيَاؤُهُ،
 وَبِكَ أَشْرَقَتْ شُمُوسُ الْقِدَمِ فِي سَمَاءِ الْقَضَاءِ وَطَلَعَ جَمَالُ الْغَيْبِ عَنْ أَفْقِ الْبَدَاءِ، وَأَشْهَدُ أَنَّ بِحَرَكَهٍ مِنْ
 قَلَمِكَ ظَهَرَ حُكْمُ الْكَافِ وَالنُّونِ وَبَرَزَ سِرُّ اللَّهِ الْمَكْنُونِ، وَبَدَّتِ الْمُمْكِنَاتُ وَبِعَثَتِ الظُّهُورَاتُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ
 بِجَمَالِكَ ظَهَرَ جَمَالُ الْمَعْبُودِ وَبِوَجْهِكَ لَاحَ وَجْهِ الْمَقْصُودِ وَبِكَلِمَةٍ مِنْ عِنْدِكَ فَصَّلَ بَيْنَ الْمُمْكِنَاتِ وَ
 صَعَدَ الْمُخْلِصُونَ إِلَى الذَّرْوَةِ الْعُلْيَا وَالْمُشْرِكُونَ إِلَى الدَّرَكَاتِ السُّفْلَى، وَأَشْهَدُ بَانَ مَنْ عَرَفَكَ فَقَدْ عَرَفَ
 اللَّهَ، وَمَنْ فَازَ بِلِقَائِكَ فَقَدْ فَازَ بِلِقَاءِ اللَّهِ، فَطُوبَى لِمَنْ آمَنَ بِكَ وَبِآيَاتِكَ وَخَضَعَ بِسُلْطَانِكَ وَشَرَّفَ
 بِلِقَائِكَ وَبَلَغَ بِرِضَائِكَ وَطَافَ فِي حَوْلِكَ وَحَضَرَ تَلْقَاءَ عَرْشِكَ، فَوَيْلٌ لِمَنْ ظَلَمَكَ وَأَنْكَرَكَ وَكَفَرَ
 بِآيَاتِكَ وَجَاحَدَ بِسُلْطَانِكَ وَحَارَبَ بِنَفْسِكَ وَاسْتَكْبَرَ لَدَى وَجْهِكَ وَجَادَلَ بِبُرْهَانِكَ وَفَرَّ مِنْ
 حُكُومَتِكَ وَاقْتِدَارِكَ وَكَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فِي الْوَاحِ الْقُدْسِ مِنْ أَصْبَحِ الْأَمْرِ مَكْتُوبًا. يَا إِلَهِي وَمَحْبُوبِي
 فَأَرْسِلْ إِلَيَّ عَنْ يَمِينِ رَحْمَتِكَ وَعِنَايَتِكَ نَفْحَاتِ قُدْسِ الطَّافِكِ لِتَجِدْبِنِي عَنْ نَفْسِي وَعَنِ الدُّنْيَا إِلَى شَطْرِ
 قُرْبِكَ وَوَلِقَائِكَ وَأَنَّكَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ عَلَى مَا تَشَاءُ وَأَنَّكَ كُنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُحِيطًا. عَلَيْكَ يَا جَمَالَ اللَّهِ
 ثَنَاءُ اللَّهِ وَذِكْرُهُ وَبَهَاءُ اللَّهِ وَنُورُهُ أَشْهَدُ بَانَ مَا رَأَتْ عَيْنُ الْإِبْدَاعِ مَظْلُومًا شَبْهَكَ كُنْتَ فِي أَيَّامِكَ فِي
 غَمَرَاتِ الْبَلَايَا مَرَّةً كُنْتَ تَحْتَ السَّلَاسِلِ وَالْأَغْلَالِ وَمَرَّةً كُنْتَ تَحْتَ سَيْوفِ الْأَعْدَاءِ وَمَعَ كُلِّ ذَلِكَ
 أَمَرْتَ النَّاسَ بِمَا أَمَرْتَ مِنْ لَدُنْ عَلِيمٍ حَكِيمٍ. رُوْحِي لِضُرِّكَ الْفِدَاءُ وَنَفْسِي لِبِلَائِكَ الْفِدَاءُ أَسْأَلُ اللَّهَ بِكَ
 وَبِالَّذِينَ اسْتَضَاءَتْ وُجُوهُهُمْ مِنْ أَنْوَارِ وَجْهِكَ وَاتَّبَعُوا مَا أَمَرُوا بِهِ حُبًّا لِنَفْسِكَ أَنْ يَكْشِفَ السُّبْحَاتِ الَّتِي
 حَالَتْ بَيْنَكَ وَبَيْنَ خَلْقِكَ وَيَرْزُقَنِي خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ إِنَّكَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ الْمُتَعَالِ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ،
 صَلِّ اللَّهُمَّ يَا إِلَهِي عَلَى السُّدْرَةِ وَأَوْرَاقِهَا وَأَغْصَانِهَا وَأَفْئَانِهَا وَأُصُولِهَا وَفُرُوعِهَا بِدَوَامِ أَسْمَائِكَ الْحُسْنَى
 وَصِفَاتِكَ الْعُلْيَا ثُمَّ احْفَظْهَا مِنْ شَرِّ الْمُعْتَدِينَ وَجُنُودِ الظَّالِمِينَ إِنَّكَ أَنْتَ الْمُقْتَدِرُ الْقَدِيرُ، صَلِّ اللَّهُمَّ يَا

إِلَهِي عَلَى عِبَادِكَ الْفَائِزِينَ وَآمَائِكَ الْفَائِزَاتِ إِنَّكَ أَنْتَ الْكَرِيمُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْغَفُورُ
الْكَرِيمُ.

ایام تسعه - ص ۲۲

۲۴- مناجات خاتمه

هُوَ اللَّهُ

یکتا خداوند مهربانا هر چند استعداد و قابلیت مفقود است و مشکلات استقامت در بلایا غیر محصور، ولی قابلیت و استعداد امریست موهوب تو. خدایا استعداد بخش و قابلیت ده تا به استقامت کبری موفق آئیم و از این جهان و جهانیان درگذریم و نار محبتت بر افروزیم و مانند شمع بسوزیم و بگدازیم و روشنی بخشیم. ای رَبِّ ملکوت از این جهان اوهام برهان و به جهان بی پایان برسان. از عالم ناسوت بیزار کن و به مواهب ملکوت، کامکار فرما. از این نیستی هستی نما برهان و به هستی حیات ابدیه موفق فرما. سرور و شادمانی بخش و خوشی و کامرانی عطا فرما. دلها را آرام بخش و جانها را راحت عطا کن تا چون به ملکوت صعود نمائیم، به لقایت فائز گردیم و در انجمن بالا مسرور و شادمان باشیم. توئی دهنده و بخشنده و توانا.